درس هفتصد و بیست و هشتم

نقد توجیه و تفسیر بیانات افلاطون از بوعلی و معلم ثانی (۲)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم
فإن قیل المَشهور أنَّ أفلاطونَ أثبتَ الجواهرَ العقلیةِ فی الأعیان بِحیثِ هیَ ماهیاتٌ کلیاتٌ لِلأفرادِ الخارِجیة.
قُلتُ: لَعلَّ مُرادَهُ بِالأعیانِ العُقول فإنَّها أعیانُ العالمِ الحسّی.[۱]

این کلام که در دنبالهٔ کلام معلم ثانی ذکر شده است، در بیان تأویل مُثُل افلاطونی از اعیان خارجی به مفاهیم ذهنی و کلیات طبیعی و عقلی است. در بحث جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض شد که اگر ما بخواهیم معتقد به عدم استثناء در قواعد کلیهٔ عقلیه باشیم، نمی‌توانیم مسئلهٔ استناد افعال خارجی و اتّکاء آنها را به علت خود که وجود مثالی است و بالتّبع سایر مراتب طولیه را از استناد حقایق ذهنیه جدا کنیم و آنها را مستند به خود فاعل و وجود نفسی بدانیم و از دایرهٔ حکم عقل و دلیلِ نقل و شهودِ اهلِ کشف، نسبت به این استناد سر باز بزنیم.

منظور از اهل باطن

چنانچه این مسئله مسلّم و مشخّص است هم در مسائلی که اهل باطن... مقصود از اهل باطن، نه اهل حق و اشخاصی که در مسیر حق به انکشاف و بصیرت باطنی می‌رسند بلکه منظور افرادی هستند که می‌توانند با عبور از ظاهر به بعضی و برخی از مطالب باطنی اطلاع پیدا کنند گرچه اصلاً مسلمان هم نباشند و زیاد هم هستند.

آثار وجودی إنسان بِما هوَ إنسان

همان‌طوری‌که تمام بزرگان نسبت به این مسئله اشاره کردند، این مسئله از آثار وجودی إنسان بِما هوَ إنسان است نه إنسان بِما هوَ مُسلمان، نه إنسان بِما هوَ شیعی، و نه إنسان بِما هوَ مُؤمنٌ و مُلتزم. همان‌طوری‌که إنسان بِما هوَ إنسان از قوای ظاهری برخوردار است؛ چشم و گوش و قدرت دارد، چه کافر

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۴۹.

باشد و چه مسلمان باشد حتی ممکن است زور و قدرت کافر بیشتر باشد و پهلوان‌تر از فرد مسلمان باشد و اقتدارش بیشتر باشد. ممکن است کافر باشد و نور چشمش از یک فرد مسلمان بیشتر باشد. ممکن است کسی کافر باشد و حس شنوایی و سمع او قوی‌تر باشد، این هیچ منعی ندارد از اینکه افراد مختلف برحسب شاکلهٔ وجودی خودشان دارای مراتب مختلف باشند و بعضی از آنها اشدّ باشند. ممکن است یک نفر کافر باشد و حافظهٔ او بسیار بسیار قوی‌تر از یک فرد مسلمان باشد.

محفوظ بودن حقیقت انسانی با وجود دین‌های متفاوت

خب این مسلمان‌ها از اول هم که مسلمان نبودند، بعد مسلمان می‌شوند حالا غیر از آنهایی که مسئلهٔ اسلامِ فطری دارند، اینها همه مشرک و کافر بودند بعد حق را می‌پذیرند و اسلام می‌آورند. آن حقیقت انسانی به‌جای خودش محفوظ است.

این‌هم یک نکته است و نکتهٔ خیلی عجیبی است که هیچ‌وقت در نگرش به افراد نباید به دین آنها نگاه کنیم. فرمود: «هر که از این سرای درآید نان و آبش دهید و از کیش و مذهب او نپرسید»[1] ابتدائاً آن حقیقت واقعیهٔ او که انسانیت اوست را باید مدّنظر داشت، انبیاء و رسل همیشه به آن حقیقت نگاه می‌کردند و به‌دنبال دعوت برای هدایت می‌رفتند. به ظاهر نگاه نمی‌کردند [در غیر این‌صورت] اگر ظاهر، کافر بود از اول در خانهٔ خودشان می‌نشستند و از خانه بیرون نمی‌آمدند.

کفر چو منی گزاف و آسان نبود *** محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر *** پس در همه دهر یک مسلمان نبود[2]

جایی که بیایند امثال بوعلی و خواجه را تکفیر کنند، دیگر آدم باید خاک بر سر بکند که کار به کجا می‌رسد که اینها باید تکفیر بشوند!! مسئله خیلی جالب است!

تحقیقی راجع به قضیهٔ شراب خوردن بوعلی سینا

یک وقتی شنیدم یک نفر که فرد مهمی هم بود و اتفاقاً آدم خوبی بود، از همین علماء سابق که آدم خوب و خوش‌نفس بود و بسیار مرد محترم و قابل تقدیری بود، گفته بود که بوعلی شراب می‌خورده است!! این قضیه برای من خیلی قضیهٔ مستبعدی بود، آخر به بوعلی نمی‌آید این کار را بکند! این شخص با این خصوصیات و با این اعتقادات نمی‌آید این کار را بکند! یک روز با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در طهران در زمان

---

[1] . این سخن از جناب شیخ ابوالحسن خرقانی است؛ سایت فرهنگ امروز (پایگاه تحلیل و اطلاع رسانی فرهنگ و علوم انسانی).
[2] . روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۷۹. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اللّه شناسی، ج ۳، ص ۲۸۳.

سابق قبل از انقلاب، پنج یا شش ماه به انقلاب مانده بود که به یک مجلس روضه‌ای در خیابان شاهپور رفته بودیم. یک شخصی از منبری‌های تهران روی منبرش گفته بود که بله، بوعلی شراب هم می‌خورده است. وقتی که بیرون آمدیم اتفاقاً در کوچه با همان شخص منبری برخورد کردیم. مرحوم آقا به ایشان گفتند که آقا شما این حرف را از کجا می‌زنید که بوعلی شراب می‌خورد؟ گفت که مرحوم آقای بروجردی گفته بودند. مرحوم آقا فرمودند که نه‌خیر این صحت ندارد. بعد برای خودم خیلی [عجیب] بود. البته از شخص دیگری هم شنیده بودم، خدا مرحوم آقای شیخ حسن نوری همدانی را رحمت کند که ایشان هم می‌گفت که آقای بروجردی می‌گفتند که بوعلی شراب می‌خورد.

خب حالا آقای بروجردی این را بفرمایند ولی هرچه که می‌گویند صحیح نیست، باید دربارهٔ مسئله تحقیق کرد. ما که معصوم نیستیم! عصمت برای چهارده نفر است ولی اصل قضیه برای من خیلی مستبعد بود، آخر بوعلی که اشارات می‌نویسد، می‌آید شراب بخورد؟! چطور اینها باهم جور درمی‌آید؟! اصلاً به چه قسم می‌توانیم اینها را باهم تلفیق کنیم که یکی بیاید اشارات بنویسد و آن مسائل را نقل کند و بعد بیاید به این عمل قبیح دست بزند؟! پس آن نصایحش به شاگردانش چیست؟! آن رسالهٔ توبه‌نامه او چیست؟! آن مسائلی که در رساله‌های عشق و جذب خودش مطرح می‌کند چطور با این قضیه جور درمی‌آید؟! این یک مسئله است.

بعد رفتیم تحقیق کردیم و راجع به احوالش دیدیم که در یک تاریخی هست که او در سنین نوجوانی مثلاً در شانزده یا هفده سالگی برای اینکه شب خوابش نبرد می‌گفتند که یک‌مقدار کمی شراب می‌خورده که آن خستگی را از سرش بیرون کند. خب حالا برفرض که این قضیه درست باشد، آخر جناب حضرت آیة الله فی الآنام و سایر افرادی که نقل می‌کنید، آیا درست است که این را ببینید و بیایید بگویید؟! آخر بوعلی یک بچهٔ شانزده ساله است؟! یعنی نماد بوعلی نماد بچهٔ شانزده ساله است؟! وقتی می‌گوییم که آقای فلان در سن نود سالگی و اینها... باید آن سن مدّنظر قرار بگیرد یااینکه دوران طفولیت او و پنج و شش سالگی که باهم گرگم به هوا بازی می‌کردند؟! آخر کدام نماد شخصیت است؟ این خیلی بی‌انصافی است که انسان بلند شود بیاید [این را بگوید، حتی] برفرض صحت این قضیه که یک تاریخی نقل کرده که بله، ایشان مثلاً در نوجوانی در وقتی که در هرات درس می‌خوانده و در کتابخانه‌ای که در آنجا بوده در سن حدود شانزده هفده سالگی حالا این کار را هم انجام داده است بعد ما بگوییم که بوعلی شراب می‌خورده؟! خب این از انصاف علمی، انصاف دینی، عقلی و منطقی به دور است که این‌طور انسان بیاید به بزرگان [اهانت کند].

بزرگش نخوانند اهل خرد *** که نام بزرگان به زشتی برد[1]

[1] . گلستان سعدی، باب اول، حکایت ٤١.

بوعلی، فخر عالم اسلام

بوعلی فخر عالم اسلام است. این‌همه راجع به مبانی توحیدی و غیرتوحیدی و فلسفی کتاب نوشته است که الآن بوعلی را ازجمله افتخارات اسلام نقل می‌کنند، آن‌وقت انسان این‌طوری بیاید [به شخصیت او توهین کند]؟!

آن آقا هم می‌گوید که اگر ما امام صادق علیه‌السّلام را می‌شناختیم دیگر قِی کرده‌های فلاسفهٔ یونان را نشخوار نمی‌کردیم! شما امام صادق را شناخته‌اید که دارید این‌قدر بی‌تربیتانه به بزرگان اهانت می‌کنید؟! این ادب امام صادق است؟! امام صادق این را به ما یاد داد؟!

تلمیذ: روایت داریم که [امام] از ارسطو تعریف کرده است.[1]

استاد: بله، بله. اصلاً می‌گوییم که امام صادق از کسی تعریف نکرده است، از ارسطو هم تعریف نکرده است درحالی‌که روایاتی در این زمینه داریم [اما بگوییم که] اصلاً تعریف نکرده است ولی آیا این صحیح است که ما بیاییم [این‌گونه بگوییم؟!] آیا اینها کافر بودند؟! یعنی ارسطو و افلاطون کافر بودند؟! ملحد و معاند بودند؟! دشمن خدا بودند؟! زنا را در میان مردم رواج دادند؟! دروغ را در میان مردم رواج دادند؟! تقلب را در میان مردم رواج دادند؟! پدرسوختگی و حقه‌بازی را در میان مردم رواج دادند؟! یا آمدند مردم را دعوت به مدینهٔ فاضله و به عدالت کردند و امثال‌ذلک؟! حالا ما به نوشته‌های آنها کار نداریم اما اگر امام صادق در اینجا بود آیا به این افراد این‌طور جسارت می‌کرد و این حرف‌ها را می‌زد؟! قِی کرده‌های آنها را... یعنی این حرف‌هایی که اینها زده‌اند، قِی کرده‌اند و استفراغ کرده‌اند! این تربیت امام صادق است جناب آقای کذا؟! شما که مرجع تقلید هستید به دنیا و به سایر افراد بگویید که ای مردم دنیا امام صادق ما، رئیس مکتب تشیع ما، به نوشته‌های افلاطون به «قِی کرده» تعبیر کرده است، به تو چه می‌گویند؟! دنیا به تو چه می‌گوید؟! می‌گوید که نوشته‌های او قِی است؟!

خصوصیات امامِ ساختهٔ نفس انسان

پس معلوم است خودت هم امام صادق علیه‌السّلام را نشناخته‌ای! نه‌تنها نشناخته‌ای بلکه اشتباه شناخته‌ای! تو داری از امام صادق نفس خودت تبعیت می‌کنی نه آن امام صادقی که وقتی با صحابی و با یکی از شیعیانش حرکت می‌کرد و کنیز مسیحی آن شخص به‌دنبالش بود و [آن صحابی] یک جا ایستاد و نگاه کرد دید کنیز عقب افتاده است، به او فحش داد که ای مادر فلان ... حضرت بلند شدند و نگاه کردند و فرمودند:

---

[1] . کشف المراد، ج ۱، ص ۵۲۹.

به چه حسابی به این بنده خدا این نسبت را دادی؟! گفت که اینها مسیحی هستند! حضرت فرمودند: مسیحی باشد، مگر مسیحی در آیین خودش حساب‌وکتاب ندارد؟! مگر قانون ندارد؟![1]

ما امام صادق را این‌طوری شناخته‌ایم، حضرت آیةالله! آن‌وقت حضرت آیةالله می‌آید به نوشته‌های آنها [استفراغ می‌گوید] یعنی امام صادق می‌آید به نوشته‌های اینها استفراغ می‌گوید؟! صحبت‌های افلاطون استفراغ است؟! صحبت‌های ارسطو استفراغ است؟! اینها استفراغ است؟! دست شما درد نکند! ما این را فقط می‌توانیم از یک آدم بی‌حیا توقع داشته باشیم که [چنین چیزی را] به افلاطون نسبت بدهد! نه‌تنها امام صادق [این را نمی‌گوید] بلکه یک آدمِ بی‌فرهنگِ بی‌ادبِ بی‌تربیت فقط می‌تواند یک هم‌چنین جسارتی به امام صادق بکند که بگوید: امام صادق به ما این را یاد داده است! چون امام صادق را نشناخته‌ایم اگر امام صادق را می‌شناختیم به حرف‌های آنها قِی می‌گوییم؟! خب ایشان دارند می‌گویند و اینکه حرف خودشان است، ما که [از خودمان] درنیاوردیم. حالا بگذریم از آن عبارات وقیح‌تری که اینها در بالای منبر می‌گویند و آبروی تشیع و آبروی علم و آبروی حوزه را در بیرون ازبین می‌برند!

ادب در مکتب اهل بیت علیهم‌السّلام

بنده نسبت به مطالبی که از بیرون و خارج می‌شنوم چاره‌ای جز سکوت ندارم. مرجع شما دارد می‌گوید که قِی!اِاِاِ عجب! مسئله این است. ما امیرالمؤمنینی را شناختیم که وقتی یهودی در مسجد مدینه می‌آید، به او رو می‌کند و می‌گوید: يا أخا اليَهودِ ؛ ای برادر یهودی! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به یک یهودی می‌گوید: يا أخا اليَهودِ.[2] ما این ادب را در مکتب اهل‌بیت یاد گرفته‌ایم. ادب را در مکتب امام رضا علیه‌السّلام یاد گرفتیم که وقتی به ایشان می‌گویند که کنیز شما نصرانی است، حضرت می‌گویند: نصرانی باشد، دین او به من چه مربوط است؟![3] خودش می‌داند، من نمی‌توانم او را ملزم کنم به اینکه مسلمان بشود. مکتب امام رضا این است! مکتب امام صادق ما این است، مکتب امام صادق ما حتی احترام به مخالفین بود! کجا امام صادق به مخالفین، آنهایی که ضدّ خدا بودند، نه افلاطون و سقراط و اینها که موحدینی بودند که برای اثبات توحید این مسائل را

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ٤٢٢:
عن إبراهيمَ بنِ أبي‌محمودٍ قال: «قُلت للرِّضا عليه السّلام: الجاريةُ النّصرانيّةُ تخدِمک و أنت تعلَم أنّها نصرانيّةٌ، لا تَتَوَضَّأُ و لا تَغتَسِلُ من جَنابةٍ؟! قال: "**لا بَأسَ؛ تَغسِلُ يدَيها**."» رساله طهارت انسان، ص ۸۱، تعلیقه:
«ابراهیم بن أبی‌محمود می‌گوید: به امام رضا علیه‌السّلام عرض کردم: کنیز نصرانی به شما خدمت می‌کند و شما نیز می‌دانید که او نصرانی است، وضو نمی‌گیرد و غسل جنابت نیز نمی‌کند؟! حضرت فرمودند: "اشکالی ندارد؛ دستانش را می‌شوید."»

نوشتند، [جسارت کردند]؟! به آنها هم حتی جسارت نمی‌کرد! اگر جسارت می‌کرد که نمی‌آمدند با ایشان بحث کنند. با شاگردانش نمی‌آمدند بحث کنند. همیشه می‌گفت که باید احترام را داشته باشید. ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ﴾[1] به فرعون هم نروید سبّ کنید، به فرعون هم بد نگویید، به فرعون هم نباید فحش بدهید ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا﴾ این مکتب قرآن ما است، مکتب امام صادق ما است. آن‌وقت ما این‌طوری چاک دهانمان را باز کنیم و هرچه از دهانمان بیرون می‌آید که باید به جاهای دیگری بخورد آنها را به این بزرگان و این افراد نسبت می‌دهیم و بیان می‌کنیم.

دلیل نفوذ امام صادق علیه‌السّلام در دل همهٔ مردم دنیا

مکتب امام صادق مکتب ادب است، مکتب احترام است، مکتب تعظیم است و مکتب شرف است. امام صادق با این مکتبِ خودش، در دل همهٔ مردم دنیا اعمّ از مشرک و مؤمن نفوذ کرده است. اگر مکتب امام صادق مثل مکتب سرکار فیض‌آثار بود که آن موقع کسی دیگر به امام صادق نگاه نمی‌کرد! آن کسانی که آمدند راجع به امام صادق کتاب نوشتند اینها به ادب امام صادق نگاه کردند، به حرّیت در مباحث علمیِ امام صادق نگاه کردند که با همه می‌آمد صحبت می‌کرد و بحث می‌کرد.

پس جانِ من! شما بروید و امام صادق علیه‌السّلام را دوباره بشناسید و نیایید به‌عنوان مسئول و مبلّغ دین، این‌چنین آبروی امام صادق را در همه‌جا ببرید و به آن معصوم جسارت و اهانت کنید و به آن معصوم اتهام بزنید! دوباره بروید امام صادق را بشناسید و به منویّات او و طرز رفتار او و طرز فکر او پی ببرید آن‌وقت خواهید دید که چه دریچه‌هایی از عوالم معنا را محرومانه به روی خود بسته‌اید!! ما مطالب همه را می‌خوانیم، بعضی مطالب صحیح است و قبول می‌کنیم و بعضی مطالب صحیح نیست قبول نمی‌کنیم، قِی چیست آقا؟! استفراغ یعنی چه؟! این حرف‌ها یعنی چه؟!

مرد باید که گیرد اندر گوش *** ور نوشته است پند بر دیوار[2]

مکتب ما این است؛ «**أُنظر إلی ما قالَ و لا تَنظُر إلی مَن قالَ**»[3] را چه کسی گفته است؟! «**الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ**»[4] را کجا نوشته است؟! این‌هم جزو قِی کرده‌ها است یا درس‌هایی است که دارند به ما

---

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۴۴. سالک آگاه، ص ۳۸:
«با فرعون به نرمی و رفق سخن بگویید، باشد که متنبّه گردد و یا از عواقب کردار خویش بهراسد.»

۲. گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۳۸.

۳. غررالحکم، ص ۵۸؛ فرج المهموم، ص ۲۲۰. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۱.

٤. الکافی، ج ۸، ص ١٦٧. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۱.

می‌دهند؟! در این زمینه خیلی مسائل و مطلب هست. دفاع از امام صادق علیه‌السّلام با اهانت به بزرگان حاصل نمی‌شود، این توهین و تنزیل امام صادق است. شما با این حرف‌ها بر سر امام صادق زدی و کمر امام صادق را شکستی و هرچه انسان از نقطه‌نظر ظروف اجتماعی در موقعیت بالاتری باشد باید بیشتر متوجه صحبتش باشد که چه صحبتی می‌کند و چه حرفی می‌زند. البته این مسئله هم هست که دیگر الآن با سابق فرق کرده است و مردم عاقل دیگر به این مطالب توجهی ندارند و مردم منطقی و مردمی که مسائل را از روی فهم و از روی ادراک و انطباق با مبانی فطری تشخیص می‌دهند دیگر به این جایگاه‌ها [توجهی ندارند] آن دیگر تمام شد. آن سبو بشکست و قضیه‌اش تمام شد. امروز دیگر مسئله فرق کرده است و هرچه از این مطالب و اهانت‌ها و جسارت‌ها بیشتر بشود مطلب بیشتر است.

بنده کتاب افق وحی را که نوشتم خب معلوم بود چه مطالبِ الحادی‌ای مطرح شده بود تا ما مجبور به پاسخ‌گویی آن باشیم. در بعضی از اوقات می‌دیدم چاره‌ای ندارم جز اینکه تعبیری بیاورم تا آن اسطوره‌هایی که به‌وجود آمده است شکسته بشود و مشخص بشود که بابا اینها همه طبل توخالی است ولی وقتی که بعضی از دوستان آمدند به بنده تذکر دادند که آقا این تعبیری که شما الآن در اینجا آورده‌اید [مناسب نیست] بگذارید این متانتِ مطالب حفظ شود گرچه قصد شما برای این مسئله است ولی بگذارید آن محفوظ بماند. گفتم که خب حذفش کنید. ما که با کسی دشمن نیستیم و با کسی دعوا نداریم. من می‌گویم که عزیز من تو که فصوص نخوانده‌ای چرا می‌آیی حرف‌های فصوص را می‌گویی و اشتباه معنا می‌کنی؟! من گفتم: «نفهم» گفتند که به‌جایش مثلاً «ای بی‌اطلاع» بگذارید. خب حذف کنید ما که در تعبیر، مسئله‌ای نداریم. ما با کسی حرف نداریم فقط منظورم این است که چرا ما باید از حدود خود تجاوز کنیم و از تخصص خود باید روی‌گردان به سایر موارد دیگر بشویم؟! خب در همان تخصص‌ها و در همان مسائلِ خودمان برویم [مشغول شویم].

خب کسی که می‌آید یک عبارت فصوص را [توضیح می‌دهد] آخر آسان که نیست! فصوص که آسان نیست! درس می‌خواهد، بحث می‌خواهد، یک دوره فلسفه و ده سال فلسفه خواندن می‌خواهد، آن‌هم تازه اگر کسی بفهمد یا نفهمد، آن‌وقت ما می‌آییم این مسائل را نقل می‌کنیم و بعد هم یک معنای دیگری می‌کنیم و می‌گوییم که منظور محی‌الدین این بوده است! از تحقق ثابتات در نفس نبی به یک نحو دیگری تعبیر آورده است و به‌واسطهٔ همین عدم ادراک صحیح دچار تناقضات و دچار تضادهایی در عبارت شده است. یک جا یک‌طور و یک جا یک‌طور دیگر است؛ از این شاخه به آن شاخه. در مسائل علمی و در مباحث فنی و علمی که جای سبّ و فحش و اینها نیست، اینها برای افراد عَجَزَه است که نمی‌خواهند به این مسائل چیز کنند. خب آقاجان به‌جای اینکه دو ماه درس بدهید، بلند شوید بیایید یک مناظره در مسائل و مبانی در همه‌جا کنید تا افراد مسائل را بفهمند. همین‌که [بگویید که] ما از اولِ فلان تا آخرِ فلان را درس می‌دهیم، اینکه قضیه نشد. بنده

اسفار را جلوی سرکار می‌گذارم و می‌گویم که بخوان؛ اگر توانستی بخوانی و معنای صحیح کنی ـ نه‌اینکه شرح کنی ـ عمامه‌ام را از سرم برمی‌دارم زمین می‌گذارم و از فردا با کت و شلوار راه می‌روم! این حرف‌ها چیست؟! آخر مگر هر کسی اسفار می‌فهمد آقاجان؟! با حرف زدن که کار درست نمی‌شود، یک عده هم که کله‌شان را همین‌طوری عین بز پایین می‌اندازند! یکی اشکال و ایرادی نمی‌گیرد!

تغییر موقعیت دنیا در نحوهٔ مباحث علمی

خلاصه الآن موقعیت دنیا تغییر کرده است، بخواهی‌نخواهی این حرکت رودخانه‌ای ما را به‌سوی دریای حریت و آزادی و بحث علمی می‌کشاند و ما نمی‌توانیم برخلاف مسیر رودخانه حرکت کنیم، دست و پای بیجا می‌زنیم و خود را خسته می‌کنیم و از نفس می‌اندازیم و از آنجایی که قدرت مقابله با جریان آب را نداریم، جریان ما را در آن دریا خواهد انداخت و باید به فکر آن روز باشیم. چنانچه مسائل و قضایا خواهی‌نخواهی به‌سمت و سویی رفته است که باید برای مطالب پاسخی یافته شود.

همین‌طور در این‌گونه مطالب نیز انسان باید خود را با آنچه که مکتب اهل‌بیت به ما آموخته وفق بدهد و اگر وفق ندهد رودخانه ما را به دریا می‌اندازد و جریان آب ما را به نقطهٔ غیر متوقعمان خواهد رساند. نقطه‌ای که در آن توقع نداریم؛ نقطهٔ تنهایی و جایگاه غربت، رها شدن، عدم وجود مستمسک و عدم وجود متّکا و ملجأ. تمام اینها به‌خاطر این است که به امروز خود فکر نکردیم و همین‌طور آمدن و به مسائل دیگر این‌قدر پروبال دادن که خودشان هم می‌گویند که هیچ نتیجه و ثمره‌ای بر این‌گونه مسائل مترتب نیست، ایراد ندارد! اما آمدن و در مسائل توحیدی بحث کردن تا هم بینش خود را بالا بردن و هم پاسخ دشمنان اسلام را دادن، قِی حساب می‌شود؟! استفراغ حساب می‌شود؟!

علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله‌ای است که انسان باید متوجه این قضیه باشد و این مطلب خیلی مسئلهٔ قابل‌توجهی است که انسان این‌همه معارف و این‌همه مطالب را از بزرگی مانند بوعلی ببیند و فقط نگاه کند به اینکه این بوعلی شراب می‌خورده است و اصلاً نگاه نمی‌کند به اینکه او چه زمانی می‌خورده و کجا می‌خورده و به چه قصدی می‌خورده است! اصلاً فرض کنید بر اینکه در سنین بالاتری از عمر خود می‌خورده، به چه نیّت می‌خورده؟! شاید در آن موقع خود این شراب یک دوا بوده است. مگر امروز نمی‌گویند که خوردن این الکل به یک مقدار چند سی‌سی برای بدن مفید است؟! مگر نمی‌گویند؟! حالا شاید او هم به یک هم‌چنین مسئله‌ای رسیده و به‌عنوان دارو می‌خورده است! مگر الآن در بسیاری از داروهای ما الکل نیست؟! و مگر بقاء و حلاّل داروها همین الکل نیست؟! اگر الکل نباشد آن دارو فوراً ازبین می‌رود و خواصّ شیمیایی‌اش را ازدست می‌دهد. حالا اگر شما مجبور به خوردن آن باشید، نمی‌خورید؟! می‌خورید که هیچ، بطری و قرّابه و ارابهٔ آن

را هم می‌خورید!

اصلاً نباید یک فردی که متصدیِ یک مقام علمی است به این نحو بیاید مطلب را مطرح کند. طرح این قضیه غلط است. مگر شما آقای کذا مجالس شراب‌خواری و عیاشی بوعلی را دیده‌اید که دارید می‌گویید که او اهل این حرف‌ها بوده است؟! شما که اینها را ندیده‌اید و در کتاب‌ها نوشته نشده است. [وقتی] می‌گویند که فلانی آدم عرق‌خوری بوده است یعنی اینکه همه‌اش سرش در [عرق‌خوری است]. این چیزها صحیح نیست برای شخصی که خودش به علم اهمیت می‌دهد و به ارزش علمی افراد احترام می‌گذارد، بلند بشود بیاید به این نحو صحبت کند!

مکتب اهل‌بیت مکتب احیاء ارزش‌ها

علیٰ‌کلّ‌حال مکتبی را که اهل‌بیت به ما آموختند، غیر از این است. مکتب اهل‌بیت مکتب احیاء ارزش‌هاست که فرمود: **«بُعِثتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الأخلاق»**.[1] امروزه دنیای ما احتیاج به مکتب اهل‌بیت دارد، مکتب احیای ارزش‌ها نه اهل‌بیت‌های ساختگی و جعلی، آن اهل‌بیت‌های ساختگی و جعلی تا الآن همه مُردند و ازبین رفتند و از صحنهٔ قضاوت اهل خِرَد محو شدند. مکتب اهل‌بیتِ واقعی، مکتب چهارده معصومی که منزّه و معصوم از هر ترک اولایی هستند، منزه از هر رین و شینی هستند، آن مکتب الآن دارد احیاء می‌شود و آثار جوانه زدن این مکتب دارد پیدا می‌شود، با ازبین رفتن خس و خاشاک‌ها و حباب‌ها و کف‌هایی که روی دریا بوده و مانع از رؤیت مردم به آن آب زلال بوده، مانع بوده است. در این «مانع بوده» همه چیز خوابیده است! این مانعیت دارد ازبین می‌رود و دارد متلاشی می‌شود؛ ﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ﴾[2] آن مکتب علامه طباطبائی و مرحوم قاضی و مرحوم آقاها الآن دارد جوانه می‌زند و افراد را به‌سمت و سوی خود می‌کشاند و آنهایی که تاکنون در پسِ شِعارهای به ظاهر فریبنده و عوام‌فریب، مدعی و لوادار مکتب اهل‌بیت بودند و هستند، اینها کم‌کم باید جای خود را به افرادی که ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ﴾[3] هستند بدهند؛ به افرادی که فقط به‌دنبال آن مسائل هستند.

---

۱. السّنن الکبریٰ، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۵۲.

۲. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۴:

«أمّا زبد و کف در جای خود مستقرّ نمی‌ماند و از بین می‌رود.»

۳. سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای در خوف و هراس نیستند.»

علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله‌ای است که بوده و ما باید این مطلب را مدّنظر قرار بدهیم و بدانیم که نتیجه‌ای که باید از این مسائل بگیریم این است که مواظب خودمان باشیم، زیرا ما احساس می‌کنیم که این یک نقطهٔ ضعفی است که در تاریخ بر دامن آدمی همیشه چسبیده بوده است و به یک زمان دون زمانی اختصاص ندارد. وقتی که دو نفر باهم بد می‌شوند طرف بلند می‌شود می‌رود در پروندهٔ دیگری نگاه می‌کند! تو الآن در سنهٔ ۱۴۳۲ با این‌طرف حرفت شده و مسئله پیدا کردی، چرا می‌گویی که این چهل سال پیش این‌طور بود؟! چهل سال پیش به الآن چه مربوط است؟! او چهل سال پیش در فلان‌جا این دروغ را گفت! خب چهل سال پیش گفته است! بابا در این چهل سال سلول‌های او هم ده دفعه عوض شده است حالا چه برسد به اعتقاداتش! چه برسد به روحیاتش! ـ نمی‌دانم، می‌گویند: هر ده سالی یا چهار سالی اصلاً کل سیستم سلول‌های آدم عوض می‌شود و به یک‌طور دیگری درمی‌آید ـ او [تا الآن] ده دفعه سلول عوض کرده است! حالا [بگویید که] او چهل سال پیش فلان کرده و فلان کار خلاف را انجام داده است. [می‌گویند که] بله، ایشان سابقه دارد و پرونده دارد! حالا پرونده‌اش برای چه زمانی است؟! بگویند که برای ده سال پیش است! الآن او یک آدم و یک شخص دیگر است. این برای عکس است، نگاه به الآن کن. اصلاً من می‌گویم که او دیروز کار خلاف انجام داد، نه چهل سال پیش و ده سال پیش و صد سال پیش، همین دیروز! یعنی روز سه‌شنبه، خب الآن ببین حرف او چیست؟ امام صادق علیه‌السّلام می‌گوید که نگاه به الآنِ او کن. دیروز او را دیدی، خب دیروز دیدی این برای امروز است، امروز چهارشنبه است، دیروز سه‌شنبه بوده است. الآن نگاه کن، ببین الآن حرفش درست است یا نه؟! الآن روی حرفش حرف بزن، الآن به موقعیت او نگاه کن و روی حالت او تفکر کن، به دیروزِ او چه‌کار داری؟!

امانت‌داری در کلام و سیرهٔ ائمه علیهم‌السّلام

امام سجاد علیه‌السّلام می‌گوید:

> آن شمشیری که با آن پدر من را به قتل رساندند اگر امروز بیایند به من امانت بدهند من دست صاحبش برمی‌گردانم![1]

چون این امانت الآن فی‌حدّنفسه جایگاه خودش را در ارزش‌ها دارد! دیروز با این شمشیر پدر من به قتل رسید خب این برای دیروز بود، تمام شد. صحنهٔ دیروز برای دیروز است و حساب‌وکتاب آن‌هم با خداست و خدا پدر هر کسی که این جنایت و خلاف را انجام داده است، درمی‌آورد ولی خود شمشیر که گناهی نکرده است، شمشیر شمشیر است مثل سایر چیزهای دیگر. این شمشیر امانت به دست من داده شده است و این

[1] . الأمالی، شیخ صدوق، ص ٢٤٦. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۵۲.

امانت یک ارزشی است که این ارزش در کنار سایر ارزش‌ها باید مورد توجه قرار بگیرد و من به این ارزش اعتماد می‌کنم. این کلام خیلی کلام عجیبی است! اصلاً هرکدام از این کلمات ائمه یک پتک است و یک چکش است!

لزوم رعایت ارزش‌ها

حضرت می‌فرماید که در همه‌حال باید رعایت ارزش‌ها را داشته باشیم و نباید به گذشته و آینده نگاه کنیم. الآن باید ببینی که چه باید بکنی، خیلی خب الآن این امانت است که در دست من هست، می‌دانم که این برای اوست و آمد دست من امانت داد که آقا این یک ساعت اینجا باشد من می‌روم و برمی‌گردم. خیلی خب بیا امانت آنجاست بردار ببر. این مکتب مکتب ما است یعنی مکتب اهل‌بیت ما این‌طوری است، نه‌اینکه حالا هر کسی به هر کیفیتی و به هر شکلی و به هر قِسمی [بیاید عمل کند]. علاوه بر آن مگر امام صادق علیه‌السّلام فقط از روایات دماء ثلاثه و اغسال واجب و مستحب آمده برای اصحابش بیان کرده است؟! در کلمات امام صادق از احکام جزئی هست تا مبانی اعتقادی هست، چه کسی آن مبانی اعتقادیه را می‌فهمد؟! چه کسی آن خطب نهج‌البلاغه را ـ حضرت آقایی که دارید این‌طور جسارت می‌کنید ـ می‌فهمد؟! چه کسی اینها را بدون خواندن فلسفه می‌فهمد؟! چه کسی می‌فهمد؟! اگر شخصی فلسفه نخواند، همین قِی کرده‌های فلاسفهٔ یونان را نخواند، با خواندن فقه و اصول و طرز رعایت دماء ثلاثه مگر می‌شود آن خطبات توحیدی امیرالمؤمنین و موسی بن جعفر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السّلام را فهمید؟! مگر به حرف است؟! خب مگر به حرف است؟! مگر می‌شود ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾[1] و آیات توحیدیه را فهمید؟! آن روایت امام سجاد علیه‌السّلام که [می‌فرمایند:] بعضی‌ها در آخرالزمان خواهند آمد که به این مبانی و حقایق توحیدیهٔ این آیات دسترسی پیدا می‌کنند.[2] پس این کلام امام سجاد برای چه زمانی است؟! مگر فقهاء در این زمانه نبودند؟ مگر نبودند؟ آیا صاحب جواهر معنای «**داخلٌ فِی الأشیاءِ لا بالممازجة**»[3] را می‌فهمد؟! آیا صاحب جواهر با آن جواهر چهل‌جلدی خودش معنای آیات سورهٔ حدید ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾[4] را می‌فهمد؟!

---

[1] . سوره توحید (۱۱۲) آیه ۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۱۷:
«بگو: اوست الله احد.»

۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۶۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۸، ص ۱۳۵.

[3] . شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۹۶.

٤. سوره حدید (۵۷) آیه ۳.
ترجمه: «اول و آخر هستی و پیدا و پنهان وجود همه اوست.» (محقق)

جناب صاحب جواهر فقیه اهل‌بیتِ شما از ظاهر و باطن چه تفسیری می‌کند؟! چه می‌فهمد؟! ما دیدیم دیگر! توضیحات افراد را می‌بینیم و مسائل افراد را داریم می‌بینیم. همهٔ آنها در یک شبههٔ ابن‌کمونه[1] مانده‌اند و می‌گویند که راهی برای پاسخ این نیست! فقط صدرالمتألهین آمده پاسخ این را داده است! پس چه می‌گویید که قِی کرده است؟! این حرف‌ها چیست؟! خود فقهای شما دارند اعتراف می‌کنند که به غیر از برهان صدّیقین راهی برای پاسخ به شبههٔ ابن‌کمونه نیست، مگر نمی‌گویند؟! مگر خود فقهای شما نمی‌گویند؟! آیا صحیح است که یک شخص بیاید این‌طور به این مطالب جسارت کند؟!

همان‌طور که عرض کردم دیگر پنبهٔ این حرف‌ها زده شده است و اینها باید برای صلاح خود فکر دیگری کنند و این ره که تاکنون رفته‌اند، ره به ترکستان است![2]

فدا شدن امام صادق علیه‌السّلام برای آزادی اندیشه

امام صادق علیه‌السّلام برای آزادی اندیشه، آزادی فکر، برای حریت در فکر و علم آمد خود را فدا کرد والاّ می‌توانست بلند شود برود و این دم و دستگاه را جمع کند و فقط کمی از احکام و قضایای حورالعین و غلمان و اینکه در بهشت مسائل نکاح و جماع چطوری است، بگوید و بندگان خدا را کمی شاد و خندان بکند و امامت و زعامت خودش را هم به این کیفیت اداء کند و خیلی هم مردم راضی‌تر بودند ولی آن‌وقت درقبال شبههٔ این افراد مشکک چه کسی می‌آمد جواب بدهد؟! چه کسی در مقابل این ملحدین می‌آمد جواب بدهد؟! با طرح دماء ثلاثه پاسخ شبهه را که نمی‌شود داد! چه کسی باید بیاید این مسائل را جواب بدهد؟! خب واقعاً این قضیه قضیه‌ای است که جای آن خالی است و آن‌وقت برمی‌دارند این حرف‌ها را در اینترنت می‌زنند! البته این قضایا برای سابق بوده و من شنیده بودم. اینها را در اینترنت و در همهٔ جاها می‌گذارند و همهٔ دنیا نگاه می‌کنند. آدم غیر از شرمندگی و خجالت و شرمساری چه‌کار کند؟! [می‌گویند که] نگاه کنید مراجع چه دارند می‌گویند؟! قِی کرده و...!

---

[1] . جهت اطلاع رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۳۲؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۱۳ ـ ۵۱۷؛ الله شناسی، ج ۳، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۰.

[2] . گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۶:
ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی *** کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

تعریف از رعایت ادب مرحوم شیخ حسین حلّی نسبت به بزرگان

خدا مرحوم آقا شیخ حسین حلّی را رحمت کند آدمی بود که فلسفه نخوانده بود. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که ایشان فلسفه نخوانده بود ولی کتب فلسفی را مطالعه می‌کرد یعنی استاد نداشت ولی مطالعه می‌کرد، شبهات را می‌دید، کتبی که در ردّ آنها بود مثل شبهۀ داروین و امثال‌ذلک بود را می‌دید و نوشته‌ها زیاد داشت و خیلی اهل مطالعه بود. خب انصاف را باید از اینها یاد بگیریم. مرحوم آقا می‌فرمودند که ایشان می‌گفتند: گرچه ما در این مسائل وارد نیستیم ولی حقّ جسارت و بی‌ادبی نسبت به این بزرگان را نداریم و نمی‌توانیم به این بزرگان بی‌احترامی کنیم. مرحوم آقا شیخ حسین حلی می‌گفت ها! می‌گفت که ما حق نداریم به این افراد جسارت کنیم و ایشان از چیزهایی که در همان نجف [نسبت به این بزرگان] مطرح می‌شد، فوق‌العاده متأثر می‌شد و می‌گفت که چرا باید به بزرگان بی‌احترامی کنند؟! آدم یک چیزی را نمی‌فهمد خب نمی‌فهمد یا خلافش را می‌فهمد یا اشکال دارد، خب باشد اشکالش را مطرح می‌کند. کدام فیلسوفی تابه‌حال از طرح اشکال و نقد خودش متأثر و ناراحت شده و سر باز زده است؟! اینکه هست ما در جاهای دیگر دیدیم، اینجا که این حرف‌ها نیست! اصلاً این مکتب این مسئله را اقتضا می‌کند.

اهمیت شناخت از روی فهم نه تقلید

مگر شما همین مسئله را در روش من نمی‌بینید؟! به ارزشمندترین فردی که بنده به مسائل او معتقد بوده و هستم و مرتبۀ او را در یک جایگاهی می‌دانم که مخصوص به اعتقاد خودم هست و شاید تابه‌حال هم به کسی نگفته‌ام ـ و قطعاً هم نگفته‌ام ـ درعین‌حال می‌بینید وقتی که بیان مطالب علمی می‌شود، من با کسی شوخی ندارم. به ما این‌طور یاد داده‌اند، خودشان یاد داده‌اند! حتی گفتند: اگر امام را می‌شناسید از روی فهم بشناسید نه از روی تقلید حتی همین امام زمان علیه‌السّلام! امام زمان تقلیدی ده شاهی زمان ناصرالدین‌شاه نمی‌ارزد! ـ آن موقع ارزش داشت، الآن که اصلاً هیچی الآن هزار تومانی‌اش هم مثل ده شاهی است! ـ آن امام زمان تقلیدی ده شاهی هم نمی‌ارزد! امام زمانی برای ما محترم است که امام زمان واقعی و امام زمان حقیقی باشد، امام زمانی باشد که با مبنای صحیح و با مبانی علمی و با ادله و حجج منجّزه امام را بشناسیم و بفهمیم.

فرمایش امام صادق علیه‌السّلام در لزوم تحقیق جهت شناخت و پذیرش دین

یک روایتی را دو سه روز پیش یک جا دیدم و خیلی خوشم آمد، قبلاً ندیده بودم. روایت امام صادق علیه‌السّلام است:

مَن دَخَلَ فی هذا الدّینِ بالرِّجالِ، أخرَجَهُ مِنهُ الرِّجالُ کما أدخَلوهُ فیه؛ و مَن دَخَلَ فیهِ بالکِتابِ و

السُّنَّةِ، زالَتِ الجِبالُ قبلَ أن يَزولَ.[1]

هیچ حوادثی نمی‌تواند او را از دین بیرون کند؛ یعنی شایعات نمی‌تواند نظر او را عوض کند. این مکتب امام صادق ما است، آقا به ریش و عمامه نگاه نکن بلکه به فهم و اعتقاد و خودت نگاه کن و ببین چقدر فهم داری و به‌اندازهٔ فهم خودت قدم جلو بگذار. بیشتر بگذاری خودت مسئول هستی! به‌اندازهٔ فهمت از این مسئله و این مطلب قدم جلو بگذار. آنکه ما از روش بزرگان دیدیم همه این‌طور بوده است که به‌دنبال فهم بودند. این مسئله مسئلهٔ عجیبی نیست بلکه غیر از این باشد عجیب است.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مدام به من می‌گفتند که فهم او چطور است؟ مثلاً یک کسی آمده بود و گفته بودند که چند جلسه با این صحبت کن. جلسات گاهی دو سه روز بود، یک وقت من صحبت می‌کردم و شخص خیلی خوشحال و سر [کیف] می‌شد و می‌گفت که عجب عجب! حالا فردا دوباره چه زمانی خدمت شما برسم؟! گفتم که نه‌خیر، خدمت بنده یک هفتهٔ دیگر برسید! می‌گفت که آقا من نمی‌توانم، طاقت ندارم. گفتم که یک هفته باید بروی روی این حرف‌های من فکر کنی، شاید یک جای آن اشتباه باشد. خودش را به درودیوار می‌زد، گفتم: هیچ راهی ندارد برو یک هفتهٔ دیگر بیا. از کجا داری این حرف‌ها را قبول می‌کنی؟! شاید من به تو اشتباه گفته‌ام! من که معصوم نیستم، در فلان قضیه اشتباه می‌کنم! من فکرم و فهمم این‌قدر می‌رسد. در یکی از آن روزها یک روز خدمت مرحوم آقا رفته بودم. گفتند که خب قضیه با فلانی چه شد؟! تمام شد؟! گفتم که نه، هر جلسه که صحبت می‌کنم به او می‌گویم که برو سه چهار روز فکر کن. گفتند که احسنت! باید همین کار را بکنی! نباید زود و مدام و پشت‌سرهم [مطلب بگویی که] تلمبار بشود و او را بمباران تبلیغاتی کنی! صبح، ظهر، ساعت هشت، ساعت نه، یازده، دوازده، یک، دو، چهار، پنج و شش! این چیست؟! این مخ می‌رود و بعد شخص بی‌مخ می‌شود! شعبان بی‌مخ نشنیده‌اید؟! کلهٔ او [بزرگ] بود ولی داخلش هیچ چیزی نبود. به او جعفری هم می‌گفتند.

انسان نگاه می‌کند و بعد یک مسئله با تبلیغات عجیب و صداهای بلند و آرام چشم و حواس را می‌گیرد و هنوز از فکر و خیال این خبر و این تئاتر خلاص نشده، صحنهٔ بعد دوباره پشت آن می‌آید و دوباره آن را مشغول می‌کند و هنوز دوباره در آن هست و [صحنهٔ بعد می‌آید]! یک‌دفعه نگاه می‌کند می‌بیند که طرف خودش راه افتاد و رفت! داری کجا می‌روی عمو؟! آقا این است، باید رفت و این کار را کرد. بایست بابا، صبر کن! این

---

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۲. فقاهت در تشیع، ص ۳۹:
«کسی که به‌واسطهٔ اعتماد به افراد و حسن نیّتی که به آنان دارد، بدون تحقیق و تأمّل شخصی در این دین وارد شود، روزی فرا می‌رسد که همان‌طور که او را در دین داخل کردند از دین خارج خواهند کرد؛ ولی کسی که به‌واسطهٔ تأمّل و تدبّر در کتاب الهی و سنّت و روش پیامبر گرامی به این دین متدیّن شود، اگر کوه‌ها از جای خود بجنبند او نخواهد جنبید و متزلزل نخواهد شد.»

حرفی که حالا زده آن قسمتش درست است؟ [می‌گوید که] درست است دیگر. می‌گوید که برو تحقیق کن. او می‌گوید که آقا تحقیق نمی‌خواهد، این‌طور است دیگر. در «این‌طور است دیگر» خودتان هرچه می‌توانید ضمائر و مراجعش را پیدا کنید و زحمت ما را کم کنید! یعنی چه این‌طور است دیگر؟! آقاجان برو تحقیق کن. ما همهٔ این دوره‌ها و این قضایا را دیده‌ایم؛ در همان سابق وقتی یک جریانی [اتفاق می‌افتاد] می‌دیدیم همه را گرفت و دارد می‌برد! وقتی پیگیری می‌کردیم، می‌دیدیم به یک نقطه‌ای رسید که اصلاً اصل نداشته است! یعنی از یک حرف و یک نقطهٔ جزئی که اصلاً طرف اشتباه فهمیده است، یک جریانی درست می‌شود که همه را به‌سمت خودش می‌کشاند! عین جریان جنگ جمل و صفین. آدم که اینها را نگاه می‌کند یکی‌یکی می‌آید و جای خودش را پیدا می‌کند و انسان را [به‌سمت خودش می‌کشاند]. لذا الآن هرچه بشنوم دیگر باور نمی‌کنم! یعنی طرف قرآن بیاورد که آقا به این آیه آیهٔ قرآن [قسم که مسئله این‌طور است]، خودم باید بروم ببینم و تحقیق کنم! می‌گویند که آقا دیگر از این بالاتر؟! ببین دیگر! در این دستگاه (تلویزیون) ـ به آن جعبهٔ شیطان می‌گفتند ـ تماشا کن، آخر داری می‌بینی! می‌گفتم که من باور نمی‌کنم، باید بروم ببینم و تحقیق کنم و وقتی کاملاً همهٔ جوانب تحقیق شد آن‌هم نه به یکی دو روز بلکه یک ماه و دو ماه، آن‌وقت ببینم که چه باید بکنم. این مکتب مکتب اهل‌بیت ما است، مکتب اهل‌بیت این است. این‌همه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در جنگ جمل می‌گوید که بابا این مردم همین‌طوری دارند نفله و کشته می‌شوند بروید شتر این زنک را پی کنید[1] و قال قضیه را بِکنید! آخر چقدر کشته بشوند؟! چقدر این زن‌ها بی‌شوهر بشوند؟! چقدر بچه‌ها بی‌پدر شوند؟!

وجود تخیل در سپاهیان عایشه

آقا رفتند و زدند و شتر را انداختند و او از آن بالا از کجاوه با کله پایین آمد و تا پایین آمد خلق خدا گذاشتند رفتند الفرار! آن سپهبدشان که از آن بالا به پایین آویزان شد خب لشگر بی سپهبد [همه رفتند]! نه سپاهی و نه فرماندهی، [گفتند که] ما تا حالا داشتیم به‌خاطر حرمت او می‌جنگیدیم و او هم که دیگر [الآن از شتر پایین افتاد]، دیگر برای چه بجنگیم؟ به‌دنبال زندگی‌مان برویم. تا آمدند بروند و لشگر هم به‌دنبالشان برود حضرت فرمودند که او را دنبال نکنید، بگذارید فرار کنند. تمام اینها روی خیال بوده است! روی خیال آمدند و الآن هم روی خیال دارند می‌روند! الآن هم روی خیال است چون اگر الآن هم روی واقعیت باشد نباید بروند بلکه باید بایستند و بگویند که خب او افتاده است اما ما پیگیری می‌کنیم. پس معلوم است الآن رفتن آنها هم روی خیال است، هم آمدن آنها و هم رفتن آنها و هم کرّشان و هم فرّشان، همه براساس تخیل است! حضرت

[1] . تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۶۳؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۷۴.

هم می‌گوید که رهایشان کنید بگذارید بروند زندگی‌شان را بکنند. چرا بیخود آدم بکشیم؟! چرا افراد را بیخود به قتل برسانیم؟! چرا بیخود بی‌خانمان درست کنیم؟ برای چه؟!

یعنی می‌خواهم بگویم که خیال نکنید که اینها فقط اختصاص به طیف خاصی دارد نه! اینها همیشه بوده و همهٔ کار عجزه به همین نحوه و به همین مسئله بوده است.

اهمیت مطالعهٔ تاریخ

تکرار تاریخ

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آن زمان‌ها خیلی ما را توصیه به خواندن تاریخ می‌کردند، من نمی‌فهمیدم یعنی درست نمی‌فهمیدم برای چه ایشان این‌قدر توصیه می‌کنند به اینکه تاریخ را بخوانید! تاریخ نه‌اینکه فقط قصه باشد نه، جریان و آن لمّیت حادثه و واقعه، شکل‌گیری این مسئله، صحبت‌هایی که در این حادثه گفته می‌شد، حرف‌هایی که در این جریان ردّ و بدل می‌شد و نامه‌هایی که در این قضایا فرستاده می‌شد، تاریخ به این شکل و به این کیفیت [مدّنظر بود]. مخصوصاً در قضایای امام حسن علیه‌السّلام و خدعه‌های معاویه، امام حسین و بعد از پیغمبر! شما نگاه کنید در صحبت‌هایی که از خلفا برای تثبیت موقعیت و تحریف دین زده می‌شد چه الفاظی را پیدا می‌کردیم؟ آیا آن الفاظ تکرار نشد و نمی‌شود؟! آن موقع‌ها چه تعبیرهایی را می‌شنیدیم؟! در تاریخ خواندیم. آیا آن تعبیرها دیگر نیست و فقط اختصاص به همان زمان داشته است؟! خیلی عجیب است! الآن می‌فهمیم که ایشان برای چه می‌گفتند که تاریخ بخوانید! خیلی تأکید داشتند.

من یک زمانی تقریباً حدود پنج شش سال می‌شد که روزی دو ساعت وقتم فقط به خواندن تاریخ می‌گذشت! پنج سال شد. همهٔ تواریخ یعنی اکثر آنها را خوانده بودم و همه را نت‌برداری کردم. می‌توانم بگویم که خواندن این مسائل [خیلی برای من مفید بود]! البته با تأکیدی که خود مرحوم آقا می‌کردند و مرتب هم به من می‌فرمودند و وقتی که مطمئن شدند من این مسئله را پیگیری کرده‌ام، دیگر رها کردند. الآن احساس می‌کنم که خیلی از آن مبانی که فعلاً برای خودم درست کرده‌ام و ترسیم کرده‌ام صرف‌نظر از مسائلی که از بزرگان دیده‌ایم، مرهون این مسائل و مبانی تاریخی بوده است. **«طابقُ النّعل بالنّعل و القُذّة بالقُذّة»**[1] خیلی عجیب است! چنان تعابیر مو نمی‌زند و کلمات عین هم است که اصلاً خیلی عجیب است! چنان مسائل [شبیه هم است] نه‌اینکه شبیه هم باشند، عین هم هستند! اگر شبیه باشند بالأخره یک اختلافاتی هم دارند. چگونگی استفاده از افراد و چگونگی به‌کارگیری علم و بهره‌گیری از احساسات، [عین آنها الآن هم هست]. آدم آخر

[1] . کمال الدین، ج ۲، ص ۵۷۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۲۰.

نگاه می‌کند و می‌بیند که همهٔ راه‌ها به رم ختم می‌شود! عجب، همهٔ مسائل به یک نقطه ختم می‌شود! این دقت در تاریخ و کلمات آن خیلی عجیب است!

یزید پسر پیغمبر را خارجی گفته بود و مردم هم پذیرفته بودند و شادی و هلهله می‌کردند که وقتی امام سجاد علیه‌السّلام با آن شخص صحبت می‌کند می‌گوید که شما اهل‌بیت پیغمبر علیهم‌السّلام هستید؟! اینکه گفت: شما خارجی هستید![1] یعنی طرف نه اصلاً امام سجاد را دیده است ـ چون اگر امام سجاد را دیده بود خب می‌شناخت ـ و نه شنیده که امام حسین علیه‌السّلام از مدینه بیرون آمده است! اصلاً به گوش او نرسیده بود که این کسی را که اینها کشتند امام حسین است! یعنی تبلیغات چطوری اثر می‌کند! البته خب آن زمان‌ها وسایل ارتباط جمعی مثل الآن نبود، موبایل ـ البته اگر موبایل را قطع نکنند! ـ و اینترنت و تلفن و این چیزها که نبود! تا یک بریدی از یک جا بیاید و به یک جای دیگر برود و برگردد یک ماه طول می‌کشید. [چه کسی می‌دانست] که این کسی که بیرون آمده و به مکه رفته و بعد به کربلا رفته است پسر پیغمبر و از ذراری پیغمبر هستند. از آن‌طرف هم دستگاه تبلیغات می‌گوید که یک خارجی آمده است! تازه نمی‌گوید که اسم این خارجی چیست! نمی‌گوید که این خارجی همان حسین بن علی علیه‌السّلام است! نمی‌گوید که این خارجی پسر فاطمه علیهاالسّلام است! چون اگر بگوید قضیه لوث و خراب می‌شود و ممکن است خیلی‌ها برنتابند و قبول نکنند. [پس فقط می‌گویند که] یک خارجی آمد و زدیم و اسیر کردیم و آوردیم و مسئله را تمام کردیم. آن‌وقت در این زمینه خطبا به کمک می‌آیند؛ خطبای امام جمعه به کمک می‌آیند و در آن شهرها [می‌گویند که] مردم بیایید اینها بر علیه دستگاه و حکومت قیام کردند، اجتماع را برهم زدند، نظم را برهم زدند و در میان مسلمین اختلاف می‌افکنند.

خواندن اینها برای انسان منبّه و مذکر است و باعث می‌شود که انسان یک چند درصدی احتیاط را ازدست ندهد، در فکر و در قضاوت یک‌قدری با تأمل و با بینش بیشتر باشد! عجیب است که در ماه عکس نشان دادند و همه هم دیدند، همه دیدند! آخر صحبت سر این است که فقط نقل قول نبود، دیدند! طرف هفتاد سال سن دارد و آدم [عامی] هم نیست، به پدر من تلفن کرده است که آقا سید محمدحسین شما دیدی؟ [گفتند که] چه چیزی را دیدم؟ ـ پدر ما که آن موقع موبایل نداشت. البته آن موقع هیچ کسی موبایل نداشت و اگر هم داشتند، پدر ما نداشت. امان از این موبایل که خانمان همه را [به باد داد]! ـ گفت که آقا عکس امام روی ماه است! ایشان فرمودند که آیة‌الله خمینی را می‌گویید؟! گفت که بله بله. فرمودند که آقاجان ما را رها کن، این حرف‌ها چیست؟! گفت که نه، شما برو ببین و تماشا کن، من الآن دارم می‌بینم! ایستاده و دارد نگاه می‌کند! آقا می‌گفتند

---

[1] . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶.

که به‌خاطر حرف او بلند شدم بروم ببینم. می‌گوید: برو ببین! ـ پسرخالهٔ ایشان بود ـ گفتند که آمدم و هرچه در این ماه نگاه کردم [ندیدم]! آخر این گوشش کجاست؟! چشمش کجاست؟! ابرویش کجاست؟! گفتم که آقای فلانی خدا خیرت بدهد ما هرچه نگاه می‌کنیم هیچی نمی‌بینیم! [گفت که] آقا سید محمدحسین درست نگاه کن! می‌گفت که تو را به خدا رها کن خداحافظ شما، ما کار داریم و گوشی را گذاشتند. یعنی داشتند به من نصیحت می‌کردند. گفتند که ببین آقا سید محسن این یک آدم و بچهٔ پانزده و چهارده‌ساله که نیست بلکه یک آدم هفتادساله است! خودش زمان شاه مدیرکل بوده است و یک ادارهٔ مهمی زیر نظر او بوده است و سیصد چهارصد نفر را اداره می‌کرده است! این قضیه چه می‌شود که او بگوید که آقا سید محمدحسین بیا ببین عکس او در ماه هست! خیلی عجیب است! وقتی [آدم] هفتادساله این‌گونه در تحت احساسات باشد تو خود بخوان حدیث مفصل که پس همه در احساسات و در تخیلات هستیم و همه در این مسئله گیر داریم! می‌گفت که بیا کنار پنجره ببین، من خودم دارم می‌بینم! خیلی جالب و عجیب است، عین آن حرف‌ها عین آن مسائل [اتفاق می‌افتد].

یک نفر بود که یک وقت در یک زمانی در همین رأی‌هایی که برای مجلس یا کجا بود، نفر اول شده بود. من خودم از او شنیدم که در رادیو داشت صحبت می‌کرد با یک شعف عجیبی می‌گفت که من به مردم بشارت بدهم که قلب رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم را در این انتخابات شاد کردند! گفتم که قلب تو را یا قلب رسول الله را؟! آن‌وقت در انتخابات بعدی که خیلی رأی کم آورده بود، گفته بود که توقع بیشتری از مردم برای مشارکت و این مسائل بود! اینکه همان است و مردم که همان هستند، قبلاً شما اول شدی حالا بعد [این‌طور نشد]، جای شما عوض شده است، جای رسول الله که عوض نشده است ایشان که سر جایش هستند! همه از بقیه مایه می‌گذاریم و از خودمان هیچی نمی‌گوییم، از مسائل و ضعف و کارهای خودمان هیچی نمی‌گوییم و داریم مدام از پیغمبر و از ائمه علیهم‌السّلام و بزرگان مایه می‌گذاریم! خودمان جواب مسائل را نداریم که بدهیم، مدام به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌بندیم، ایشان این را می‌فرمودند! فعلاً که مرحوم آقا نیستند که جواب بدهند که تو داری به ایشان تهمت می‌زنی، بیا بگو الآن حرفت چیست؟! فعلاً که ایشان نیستند. اگر مرحوم آقا بود آن‌وقت می‌دانستید که چطوری جواب شما را می‌دادند، فعلاً که نیستند. چرا مدام از بقیه و از این‌وآن مایه می‌گذاریم؟! یک کاری را انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم که مرحوم قاضی هم این‌طوری بود! نمی‌خواهد [مثل مرحوم قاضی باشید]! فلان بزرگ به من این را گفت و فلان شخص این را گفت! اگر فلان بزرگ این را گفت پس چرا بعد وقتی که اوضاع طور دیگری شد انکار کردید؟! خب سر حرفتان بایستید.

أللهم صل علی محمد و آل محمد